

ایرانیان و مرد کوه

به کوشش کبری محمودی

لقمه‌ی پاک

تو گر مردم مزاجی، لقمه‌خور پاک
رها کن خرمزاجان را به خاشاک

ذلت طلب

چو گنجشک خواهد که بریان شود
طلبکار گندم به سلطان شود

زنده‌ی مرده

آن‌که نامردم است و بی تمیز
مرده باشد به زندگانی نیز

بند‌ی در هم‌دینار

نه آن است درویش و مرد خدای
که بهر درم پیش شه شد به پای

مرد

مگو مرد کشتم صد اندر نبرد
یکی زنده کن تات خوانند مرد

هنر

شمع باشد هنر، که چون بفروخت
زان یکی صد چراغ بتوان سوخت

تیغ جهانگیر

سوزن درزی به دو دنگ سیاه
هست به از تیغ جهانگیر شاه

نام نیک

آن‌که منشور آدمیزاد است
نام نیک است و آن دگر باد است

زن کدبانو

مرد اگر یک قراضه کار کند
زن به کدبانویی هزار کند

عشرت طلبی

جهان گرچه خالی شد از دشمنان
مده تا توانی به عسرت عنان

ماه تمام

زنگی ارچه سیاه‌فام بود
نزد مادر مه تمام بود

سیم دزد

پاسبانی که بهر مزد بود
پاسبان نی، که سیم دزد بود

سوزن و خار

سوزن که ز پا کشد برون خار
با همسر خود شود به پیکار

صبر پروانه

تا در سر شمع نور باشد
پروانه کجا صبور باشد؟

دیو حقیقی

آن دیو بود نه آدمیزاد
کز آنده دیگران شود شاد

زبان خلق

بر روی محیط پل توان بست
نتوان لب خلق را زبان بست

همت بلند

خواهی شرف بزرگواری
می‌کوش به همتی که داری

تلاش معشیت

موران که به زیر پا دوان‌اند
یک‌جو به هزار جان ستانند

مهری

خواهی که به مهری زنی چنگ
در یوزه‌ی کهن‌ان مکن تنگ

بقا

تکیه چه آری به عصای کسی؟
زنده نشد کس به بقای کسی
چند ز بال پدر و جد پری
باد بود هر چه نه از خود بری

گنج سخن

چند ز پاس درم افتی به رنج
پاس سخن‌دار که این است گنج

دهان باز

باز چو گنجشک دهان باز نیست
جای سخن در دهن باز نیست

پیوند جان

سخن باید که در جان جای گیرد
که چون پیوند جان گیرد نمیرد

طاووس وزاغ

زند صد قهقهه کبک اندرین باغ
که با طاووس رقاصی کند زاغ

جهان کرم

همان کرمی که در گندم نهان است
زمین و آسمان او همان است

نشانه‌ی ایمان

دلت بر گریه‌ای گر مهربان است
نشان صحت ایمان همان است

پیر و جوان

جوان دیوانه باشد در همه‌روی
ز دیوانه بتر پیر جوان خوی

ترسو

کسی کو ترسد از غوغای زنبور
بینید انگبین را لیک از دور

صله‌ی رحم

چو دنیا باشد، ارخواهی سعادت
به خویشاوند پرسی گیر عادت

تیغ و سوزن

بود سوزن به از تیغ برنده
که این سوزنده باشد آن درنده

آشنا

هزاران جان فدای آشنایی
که باشد در دلش بوی وفایی

درزی: خیاط

تات: تا تو را

سیاه‌فام: کاملاً سیاه

پیک قراضه: اندک، یک پاره

انده: اندوه

محیط: اقیانوس

در یوزه: توقعات، خواسته‌ها

کهن‌تران: زیردستان

دهان باز: پرگو، حراف

انگبین: عسل